



فرانسسه / بونار-ماری کولتس  
در خلوت مزارع پنبه  
ترجمهٔ تیپوشن نظم‌جو



## پیش‌گفتار

برنار-ماری کلتس بی‌شک مهم‌ترین نمایشنامه‌نویس سال‌های ۸۰ فرانسه به‌شمار می‌آید که در سال ۱۹۸۹ در سن ۴۱ سالگی بر اثر بیماری ایدز درگذشت. در سال ۱۹۸۳ کارگردان نامدار فرانسوی، پاتریس شرو<sup>۱</sup> او را کشف می‌کند و نمایشنامهٔ نبرد سیاه و سگ‌ها را به روی صحنه می‌آورد. شرو تنها کارگردانی بود که در زمان حیات کلتس نمایشنامه‌های او را روی صحنه برد. او نام کلتس را بر سر زبان‌ها انداخت. اما در فرانسه، هرگاه منتقدین می‌خواستند دربارهٔ آثار کلتس حرف بزنند، بیش‌تر دربارهٔ کارگردانی شرو می‌گفتند. تا زمانی که کلتس زنده بود، هرگز آثارش در فرانسه آن‌گونه که باید بررسی و شناخته نشدند. اما پس از مرگش، نوشته‌های او جزو متون کلاسیک تئاتر امروز فرانسه شدند و صدها اجرا از نمایشنامه‌های او در فرانسه و کشورهای دیگر روی صحنه رفت. امروز آثار برنار-ماری کلتس بیش از

---

1. Patrice Chéreau

نمایشنامه‌نویسان معاصر دیگر فرانسوی در جهان اجرا می‌شود. متون او در مدرسه‌های فرانسه تحلیل می‌شوند و وارد رپرتوار کمدی فرانسز شده.

در خلوت مزارع پنبه داستان دو مرد است که با هم روبرو می‌شوند اما همدیگر را نمی‌شناسند. خریدار و قاچاق‌فروش. خرید و فروش در همه اشکال ممکن، همه اشکال خرید و فروش در زندگی، حقیقت روابط انسان‌ها. این‌جا دو مرد متقلب و متکبر روبه‌روی هم می‌ایستند: قاچاق‌فروش هرگز نمی‌گوید چه چیزی برای فروش دارد، چرا که شاید خودش نیازمند چیزی است که ندارد... خریدار همچنان توقع دارد که فروشنده حدس بزند او چه می‌خواهد، چرا که شاید خودش دیگر نمی‌داند چه‌گونه چیزی درخواست کند. در هر دو طرف غروری یکسان و سپس سوء تفاهمی دردناک...

کلتس درباره‌ی در خلوت مزارع پنبه می‌نویسد: «منطق می‌گوید موجوداتی هستند که هرگز نباید در خلوت روبه‌روی هم قرار بگیرند. اما قلمروی ما بیش از اندازه کوچک است، و انسان‌ها بیش از اندازه زیاد، و ناسازگاری‌ها فراوان، و ساعات و اماکن تاریک و کویر بی‌شمار برای این‌که منطق در این دنیا جایی داشته باشد. (... دشمنان راستین ذاتاً با هم دشمن هستند و یکدیگر را همچون جانوران از بوی هم می‌شناسند. دلیلی ندارد که گربه‌ای که سگ ناشناسی را می‌بیند براق بشود و سگ دندان‌هایش را نشان بدهد. اگر این نفرت بود، بایستی پیش‌تر بین آن‌ها خیانت، نابکاری و یا اختلافی پیش آمده باشد. اما گذشته‌ی مشترکی میان سگ و گربه وجود ندارد، هیچ اختلافی، هیچ خاطره‌ی کینه‌زایی، تنها

برهوت و سرما. دو نفر می‌توانند با هم آشتی ناپذیر باشند در صورتی‌که بین‌شان هرگز هیچ کدورتی وجود نداشته، آدم می‌تواند بدون دلیل بکشد، دشمنی نامعقول است.»

ترجمه‌ی در خلوت مزارع پنبه را به درخواست محمد عاقبتی سال ۲۰۰۴ به دست گرفتم. گمان می‌کنم کلیت‌کلتس در این نمایشنامه خلاصه شده. زبان او نزدیک به سیر ذهنی یا رویاست. علاوه بر این‌که درک واقعی متن و محتوای آن‌که همان خلوت و تنهایی است، تنها پس از شنیدن متن به دست می‌آید. در بازتاب زبان. مانند یک تجربه‌ی شخصی برای هر مخاطب که در این متن بازتابی در خود می‌یابد که خارج از محدوده‌ی آگاهی اوست. دیالوگ میان قاچاق‌فروش و خریدار با نقطه‌ای از درون ما که شناسایی آن کار بسیار دشواری است سخن می‌گوید. با شنیدن این متن، خیلی زود درمی‌یابیم متنی است که باید به دیگران منتقل کرد. در این متن زبان همه چیز است و حتی گاهی از حرکت هم مهم‌تر است. زبان این‌جا درست‌ترین و دقیق‌ترین عامل نمایش است. برای کلتس مهم‌ترین نکته این است که در این لحظه، در این مکان، درست‌ترین و دقیق‌ترین واژه چیست؟ گویی فضای موجود خود به خود حس را خلق می‌کند. اگر واژه دقیق نباشد، فضا نیز فضایی دروغین است. کلتس سفرهای زیادی در زندگی کوتاهش کرده و در این سفرها برخورد با دیگری را تجربه کرده. دیگری گوشه‌ای از خود ما را آشکار می‌کند و این کشف گاهی برای ما دردناک است. این نگاهی بدبینانه به زندگی و تجربه‌ی شناخت دیگری نیست اما به این معنی است